خلنو

ساعت ۱:۳۰ روز پنجشنبه در قالب یک تیم ۵ نفره از تهران حرکت کردیم. نفرات عبارت بودند از:

۱- مهدي چاوشي
۲- محمد باقري
۳- مارال پناهي
۴- سحر برهان
۵- بابک ضیاء

فراز و نشیب هاي متعددي طي شده بود تا گروه با نفرات فوق برنامه را آغاز کند. تعدادي از قبل تمایل خود براي حضور در این برنامه را اعلام کرده بودند اما به دلایل متعدد انصراف دادند. از ابتداي هفته با برخي از اعضاي قدیمي گروه تماس گرفته و براي این برنامه دعوتشان کرده بودم که در نهایت آقایان چاوشي و باقري به برنامه رسیدند. جالب این بود که آنها که نیامدند همگي تمایل داشتند و تنها موفق به آزاد کردن این دو روز نشده بودند. حسرت این مورد براي من باقي ماند که ایکاش زودتر با این دوستان تماس گرفته بودم و حسرتي عمیق‌تر از اینکه ایکاش این دعوت جنبه رسمي تري مي یافت و ستاد برگزاري این طرح، در این زمینه پیشقدم مي‌شد.

از دیگر نکات قابل تامل براي من این بود که عده‌اي از متقاضیان شرکت در برنامه، صرفاً به دلیل یک روزه نبودن این برنامه انصراف دادند. به شخصه محیط کوهستان را بسیار جذابتر از آن مي دانم که اصرار داشته باشم زمان حضور خود را در آن به حداقل برسانم. هر پنج نفر ما ترجیح مي دادیم شب را در این محیط بگذرانیم و نه در تهران.

بزرگراه بابایي – گردنه قوچک – فشم و در نهایت روستاي لالون. در میدان روستا با انبوه وسایل نقلیه عمومي مواجه شدیم و به این نتیجه رسیدیم که آن بالا شلوغ خواهد بود. شروع کوهنوردي ما سه بعد از ظهر بود.

عبور از روستا، تنگه، برفچالهاي مسیر، چشمه تلخاب و نهایتاً سنگچین هایي که در بالاي آبشار قرار دارند. ساعت ۶ در بالاي آبشار بودیم و کمپ خود را برقرار کردیم. حرکت سه ساعته ما با توقفهایي همراه بود. یکي از این توقفها به دلیل دیدن یک سنگ وسوسه کننده در انتهاي تنگه بود و ۱۵ دقیقه اي سنگنوردي بولدرینگ را در آن تجربه کردیم. دو مسیر چهار حرکتي نیز صعود شد و به همه توصیه مي کنم براي تنوع تلاشي بر روي آن انجام دهند.

امتحان كنيد، مشكلتر از چيزي است كه به نظر مي آيد

تا قبل از غروب آفتاب در چادرها مستقر شده و مشغول آماده كردن شام شديم. وقت زياد داشتيم و پس از صرف شام شنونده صحبتهاي يكديگر بوديم. صحبتهايي كه به نظرم بسيار ارزشمند بود و جاي خيلـي از اعضا خالي بود. گروه ما از معدود گروههايي بود كه افراد آن از لايـه هـاي مختلـف انجمـن اميركبيـر تشكيل مي شد. مهدي چاوشي از بنيانگذاران گروه بود و محمد باقري از اعضاي سالهاي نخست فعاليـت انجمن. ايندو از فعالين سالهاي ۷۰ تا ۷۷ بودند. فعاليت من و مارال پناهي به سالهاي ۷۶ تـا ۸۰ بـاز مـي گشت و سحر برهان نيز ازحدود سال ۸۰ به بعد در گروه بود. صحبتها بـراي همـه قابـل اسـتفاده بـود. قديميها از وضعيت جديد گروه بيشتر مطلع شدند و بقيه نيز بيشتر در جريان فعاليتهـا و محـدوديتهاي سالهاي آغازين فعاليت انجمن قرار گرفتند.

از راست – محمد باقري و مهدي چاوشي

بيدار باش ساعت ۵:۱۵ صبح. صرف صبحانه و جمع كردن كمپ و جاسازي كوله پشتيها در لابلاي صخره هاي بالاي آبشار. شروع صعود ساعت ۶:۳۰ . حركت به سمت گردنـه ورزاب و رسـيدن بـه قلـه بـرج در ساعت ۹:۴۰ . در كاسه زير قله خلنو در حدود ۳۰ عدد چادر صحرايي برقرار شده بود كه متعلق به صعود يكي از نهادهاي نيروهاي نظامي بود. يک هلي كوپتر نيز از اين تيم پـشتيباني مـي كـرد و در طـول روز جمعه حداقل۴ بار شاهد رفت و برگشت آن بوديم.

ساعت ۱۰ از قله برج حركت كرده و پس از عبور از تيغه ژاندراک و تراورس خلنوي كوچک، راس سـاعت ۱۱ بر فراز قله خلنو قرار داشتيم. از نظر من قسمت انتهاي تيغه ژاندارک قطعاً نياز به حمايت دارد و عبور بدون حمايت به دليل سستي گيره ها به هيچ عنوان كار عاقلانه اي نيست.

انتهاي تيغه ژاندارک

بر فراز قله خلنو

در همان ساعات باد شديدي در منطقه جريان داشت و پس از توقفي كوتـاه در قلـه، بـه سـمت پـايين سرازير شديم. شن اسكي بين خلنوي كوچک و خلنوي بزرگ، تـراورس كاسـه خلنـو، گردنـه ورزاب و بازگشت به محل كمپ. ساعت ۱ بعدازظهر در كنار كوله‌پشتيها بوديم و پس از صرف نهار راس سـاعت ۲ به سمت پايين سرازير شديم. ساعت ۴ در روستا بوديم و پس از كمي معطلي در ترافيک رو بـه ازديـاد جاده فشم، در ساعت ۶:۳۰ در تهران از يكديگر جدا شديم.

گزارش نويس: بابک ضياء